

درس دویست و سی و ششم

عدم اولویت ذاتیه از ناحیه ممکن نسبت به وجود

یا عدم

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

یک شب بعد از فوت علامه طباطبائی ما یک

نواری از قرائت قرآن علامه برای مرحوم آقا -

رضوان الله تعالى علیهما - [پخش کردیم] که سوره

مریم را می خواندند ﴿كَهَيِّعَ صَوًّا * ذِكْرُ

رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِيَّا * إِذْ نَادَى رَبَّهُ

نِدَاءً خَفِيًّا﴾ ایشان خیلی خوشحال شدند و یادم

هست که تا یک مدتی مدام چند مرتبه این نوار را

می گذاشتند [و گوش می دادند]. گفتند که شما

بهترین هدیه را برای من آوردید.

عوامل موفقیت مرحوم علامه طباطبائی در قم

بدون ایجاد دشمنی

مدتی بعد از اینکه نشسته بودیم مرحوم آقا

فرمودند: می دانید چرا علامه طباطبائی در قم دشمن

نداشت و توانست که پیش برد؟! علامه و این



حرف‌ها در قم مسئلهٔ عادی نبود آن‌هم با این اوضاع
حضرات! می‌دانید چرا؟! بعد ما چیزی نگفتم و
ایشان فرمودند: به‌خاطر اینکه به پای اینها نیچید! به
پای آقایان نیچید! متعرض اینها نشد. درس خودش
را گفت و جلورفت و به کسی کاری نداشت. مرام
خودش را گرفت و رفت. اینکه دارم خدمتتان
می‌گویم واقعاً درس است که چطور بزرگان و اولیاء
خدا موفق می‌شوند! اصلاً کاری نداشت به اینکه
کسی به او اعتراض می‌کند یا تعریض می‌زند یا
اشکال وارد می‌کند! هیچ نسبت به این قضیه [کاری
نداشت]. درس خودش را می‌داد و نه اسمی از
شخصی می‌آورد و نه تعریض و کنایه‌ای نسبت به
کسی داشت و زیر بنایی ریشهٔ همه را می‌زد؛ در
همین بحث‌ها و این مسائلی که مطرح می‌کرد اینها
مسائل زیر بنایی بود! لذا در مجالس فاتحهٔ همه
شرکت می‌کرد، من در مجالس فاتحه که در مسجد
اعظم تشکیل می‌شد می‌دیدم که می‌رفت و شرکت
می‌کرد و بیرون می‌آمد و می‌رفت. همه هم احترامش
را داشتند. بعد آقا این جمله را فرمودند: اگر علامه
می‌خواست متعرض آراء دیگران بشود از هر خط

المیزان ده تا اشکال بیرون می کشیدند و اصلاً
نمی گذاشتند یک ساعت آرام باشد! تحریک و فلان
می کردند و همین دأب و دیدنی که خُب هست و...!
لذا کار خودش را انجام داد و اثبات را کنار
گذاشت؛ اینکه ما حالا هستیم و [کسی] هستیم و
فلان، نه مقام اثبات را به طور کلی کنار گذاشت و فقط
ثبوت و آن اصالت و آن واقعیت را گرفت و در کنار
این قضیه فراغتی برای او آماده و مهیا شد توانست
در ظل این فراغت به کار خودش برسد والا اگر انسان
بخواهد به این و آن پردازد که فلانی راجع به من چه
چیزی گفت یا آن شخص راجع به من چه فکری
کرده است و این مسائل، تمام اوقاتش در این مطالب
می گذرد بدون اینکه یک ذره ای فایده داشته باشد.
آدم عاقل و رند آن کسی است که به نتیجه مطلوب
برسد نه اینکه به این حواشی وقت خود را بگذراند و
آن اصل قضیه از او فوت بشود. کار خودش را بکند
و جلو برود. حالا هرچه می گویند، بگویند بالأخره
یک روز خسته می شوند رها می کنند! مدام می گویند
بعد دیگر خسته می شوند!

عدم وجود خلاف، نفاق، تشاجر و منازعه در
مقام ثبوت

اینها همه برای مقام اثبات است [اما] در عالم
ثبوت هیچ خلاف، نفاق، تشاجر و منازعه‌ای وجود
ندارد؛ ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّ إِخْوَانًا
عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَبِلِينَ﴾ ما آن غل را در آخرت
برمی‌داریم. بالأخره اینها عالم دنیا و نفس است در
روز قیامت آقا یک‌دفعه می‌بینی آن دو نفری که در
سرهم می‌زدند خدا اینها را پاک و درست کرده است
و مقام اثبات را از ایشان گرفته است. غل و اینها مقام
اثبات است! این را از آنها گرفته است و آنها را
می‌بینی که نشسته‌اند و می‌گویند و می‌خندند و خیلی
خوش هستند انگار نه‌انگار که اصلاً دنیایی و
مسئله‌ای قبلاً بوده است. چقدر خوب است و چقدر
ارزش دارد!

بسم الله الرحمن الرحيم
و الحاصلُ أنَّ الحكمَ على ماهيةٍ ما بالإمكانِ إنّما
هو بحسبِ فرضِ العقلِ إيّاها مجردةٌ عن الوجودِ أو
معَ قطعِ النظرِ عن انصبّاغها بنورِ الوجودِ و إمّا باعتبارِ
الخارجِ عن فرضِ العقلِ إيّاها كذلك فهي ضروريةٌ

بضرورة وجودها الناشئة عن الجاعلِ التامِ بالعرضِ و
ليست لها بحسب ذاتها صفة من الصفات لا ضرورة
و لا إمكان و لا غيرهما أصلاً.

حالات تصور ممکن نسبت به وجود و عدم

بحث راجع به عدم اولویت ذاتیه از ناحیه ممکن
نسبت به وجود یا نسبت به عدم بود، عرض شد که
ممکن است ذات ممکن دارای دو حالت تصور بشود
و هر دو حالت هم نسبت به وجود یا نسبت به عدم
باطل است. حالت اول اولویتی که این اولویت به حد
ضرورت و به حد عینیت نمی رسد که خُب طبعاً این
باطل است و لازمه اش این است که یک شیء بنفسه
موجب وجود خودش بشود و این بطلانش از ابد
بدیهیات است و غیر از ذات واجب - که خارج از
بحث ما است چون بحث ما در باب امکان است،
ماهیهٔ اینتهٔ إذ مقتضی العروض معلولیهٔ - هر ممکنی
در افاضهٔ وجود و تلبس به لباس وجود محتاج بالغير
است.

مسئلهٔ دوم این است که ممکن در اقتضاء اولویت

نسبت به وجود یا نسبت به عدم به حد ضرورت

نمی‌رسد بلکه در همان حد غیر بالغ به وجود و غیر بالغ به آن ضرورت توقف می‌کند. مدام وجود را اقتضا می‌کند اما وجود سراغ او نمی‌آید، تمایلی به وجود دارد یا تمایلی نسبت به عدم دارد اما به آن حدی نمی‌رسد که آن حد عبارت از ایجاب وجود باشد یا ضرورت ضرورت عدم باشد.

مرحوم آخوند می‌فرمایند که با توجه به مطالبی که قبلاً راجع به ماهیت و شأن ماهیت و لا اقتضائیت او نسبت به صفات وجود عرض شد، بطلان این مسئله و قضیه هم روشن می‌شود. همان‌طوری‌که عرض شد دو تعریف راجع به این اولویت ذکر شده است؛ تعریف اول این است که این اولویت را به ممکن بدهیم و این ممکن نسبت به ترجیح به جانب وجود و جانب عدم اقتضا ذاتی کند که بطلان این مطلب با توجه به آنچه قبلاً گفته شد مشخص است، ذات ماهیت هیچ‌گونه اقتضائی نسبت به وجود یا نسبت به اوصاف وجود در او نیست.

مسئله دوم به جهت این اشکالی که بر این تعریف و بر این قسم وارد شده است طور دیگری بیان کرده‌اند که در حاشیه مرحوم سید المدققین ایشان

این تعریف را برای این اولویت انتخاب کرده است و این نوع تبیین را برای این اولویت فرموده‌اند که نسبت به او هم ایراد وارد می‌شود. ایشان برای فرار از این محذور فرموده‌اند: بله، در ذات ممکن هیچ‌گونه اقتضائی نسبت به وجود و عدم نیست بلکه این وجود است که خود را به ممکن می‌چسباند یا عدم است که خود را به ممکن می‌چسباند؛ یعنی وجود و عدم نسبت به یک ذات ممکن اولویت دارند. خود ممکن نه، نشسته است و تماشا می‌کند، خود ممکن نسبت به این محذوری که در اینجا پیش آمده است هیچ‌گونه اقتضائی ندارد؛ یعنی نه علت برای آن تعین خارج است و نه علت برای اتصاف به وجود و عدم است، خود ذات ممکن هیچ‌گونه از این دو نحوه را ندارد بلکه وجود یا عدم در قیاس به ممکن دو صورت به خود می‌گیرد؛ در باب ممکن الوجودها خود وجود نسبت به ممکن اولویت دارد و در باب ممتنع الوجودها عدم نسبت به آن ذات و ماهیت اولویت دارد بنابراین آن اشکالی که بر آن تعریف وارد می‌شد، نسبت به این مسئله دیگر اشکال

مرتفع است.

جوابی را که مرحوم آخوند به این مسئله می دهند
با تتمیمی که ما در آنجا عرض می کنیم به این نحو
است که باید بینیم جنبه اولویت خود وجود نسبت
به این ممکن به چه لحاظی است؟! آیا به لحاظ نفس
خود وجود است یا به لحاظ جعل جاعل است؟!
یعنی آیا وجود خودش فی حدّ نفسه نسبت به یک
ماهیت اظهار تمایل دارد و نسبت به یک ماهیت
اظهار تمایل ندارد؟! [مثلاً] نسبت به شریک الباری
اظهار تمایل ندارد اما نسبت به ممکنات اظهار تمایل
دارد که در اینجا از آن تعبیر به اولویت می کنند. حالا
ما عبارت و مطلب را خیلی ساده [بیان] کردیم. خود
وجود که در آن عالم انبساط و صرافت خودش بدون
حد و بدون هیچ گونه رسم است، هیچ نوع اقتضائی
ندارد مگر جعل جاعل بخواهد آن وجود را
به صورت محدود و مقید دریاورد. آن جاعل هم
عبارت از مبدأ اول است یعنی آن مبدأ اول با جعل
خود آن وجود را به مرتبه محدودیت و تقید
می آورد، بدون افاضه جعل خود آن وجود مانند
ماهیت است و هیچ گونه کاری از آن وجود ساخته

نیست البته قدری در این عبارت‌هایی که می‌آورم
مسامحه است چون آن جاعل غیر از وجود چیزی
نیست.

اما بحث راجع به اراده جعلیه است؛ آن اراده‌ای
که می‌خواهد این وجود را به مرتبه تنزل دریاورد،
اگر آن اراده باشد وجود هم متنزل خواهد شد و اگر
اراده نباشد وجود هم تنزل پیدا نخواهد کرد، این یک
مطلب. به اضافه این تتمیمی که ما می‌کنیم که حالا
در این جعل وجود و اولویت وجود برای این ماهیت
چه نوع فایده و منفعتی خوابیده است؟! حالا فرض
کنید که این وجود نسبت به یک ممکن اولویت
داشته باشد یا اینکه نسبت به یک ممکن [اولویت]
نداشته باشد خُب ثم ماذا؟! چه اثری در این مسئله
مترتب است؟! اگر جعل تعلق بگیرد و تام باشد و
علت به مرحله تمامیت علت برسد، خُب آن وجود
در خارج محقق است و اگر آن جعل جعل تام نباشد
و جعل ناقص باشد و هنوز علت علت ناقص باشد
و تمام نباشد، وجود هم در خارج محقق نیست.

بنابراین در هر دو قسم، این جنبه اولویت یک

جنبه لا فاعل تحتَه خواهد بود و نتیجه‌ای برای این مسئله محقق نخواهد شد، چه ما این اولویت را نسبت به ممکن بدانیم [یعنی] اقتضاء علیت از ناحیه ممکن باشد که او خیلی مرخص است یا اینکه این اولویت را از ناحیه وجود و عدم بدانیم و این وجود و عدم تمایل به ممکن داشته باشند و اگر بخواهند این ماهیت را در خارج محقق بکنند به تحقیق لباس ماهیت به لباس وجود داشته باشند؛ تا آن جعل تعلق نگیرد هزاری هم اظهار تمایل از ناحیه وجود باشد و هزاری هم فریاد بزند و بگوید: من می‌خواهم فلان ماهیت را به لباس وجود دریاورم، در اینجا هیچ نوع فایده‌ای بر این قضیه مترتب نخواهد شد و از این نقطه نظر بطلان این مطلب روشن می‌شود.

فعلی‌هذا آنچه را که مرحوم آخوند در اینجا در صدد هستند [این است که] می‌خواهند دو نوع ماهیت را در اینجا ترسیم کنند و کلام فارابی را به این نحو بیان کنند. ایشان می‌فرماید که اگر بخواهیم ماهیت را تصور کنیم می‌توانیم دو نوع ماهیت تصویر کنیم؛ یک ماهیت تقدیریه یعنی ماهیتی که فرض می‌کنیم که این ماهیت جدای از لباس وجود است یا

جدای از لباس عدم است، این ماهیت را در نظر می‌گیریم و آن وقت به لحاظ به مسئله وجود و مسئله عدم بر آن حکم می‌کنیم که آیا این ماهیت قابلیت وجود را دارد یا ندارد؟! اگر ماهیت ماهیتی باشد که قابلیت وجود را داشته باشد ما می‌گوییم: ممکن الوجود؛ یعنی این ماهیت را با تعمل عقلی جدای از وجود تقدیر می‌کنیم، غیر از این ماهیت موجودی که الآن وجود بر او ضرورت دارد، نه! بحث ما راجع به ماهیت خارجی که وجود بر آن ضرورت دارد نیست [بلکه] بحث ما راجع به ماهیت تقدیریه‌ای است که این را مُنحاز از وجود و جدای از وجود تقدیر می‌کنیم بعد وجود را با او مقایسه می‌کنیم و می‌گوییم: آیا این وجود برای او ضرورت دارد این واجب الوجود می‌شود، وجود برای او ممکن است ممکن الوجود می‌شود وجود برای او ممتنع است ممتنع الوجود و محال می‌شود. این یک نوع تصویری است که برای ماهیت می‌شود کرد.

تصور دوم نسبت به ماهیت این است که ما به همین نحو و به همین کیفیت فرض می‌کنیم چون

بالآخره به ایشان اشکال می شود که ماهیت یا بالباس وجود است بنابراین این وجود برای او ضرورت دارد یا این ماهیت با لباس عدم است یعنی ممکن معدوم است یعنی از باب عدم العلیة الآن عدم برای او ضرورت دارد. اگر علت موجبہ پیدا بشود وجود آن وقت برای او ضرورت داشت، آن وقت چطور ممکن است ماهیتی که الآن معدوم است شما این ماهیت را به وصف امکان متصف می کنید؟! ایشان در اینجا در جواب به تقریر مرحوم آخوند ماهیت را ماهیت تقدیریه می گیرند یعنی می گویند که این ماهیت تقدیریه که الآن جدای از وجود تصور شده است ما این ماهیت را تصور می کنیم که می خواهد وجود در خارج وجود پیدا بکند، دارای یک حقیقت متأصلی است که این حقیقت متأصله عبارت از تقرر ذهنی است و این تقرر ذهنی که ما ماهیت را این وسط گذاشتیم حالا می خواهیم این وجود و عدم را نسبت به او مقایسه کنیم در اینجا می بینیم که چه نوع ارتباطی بین ماهیت و بین وجود، وجود دارد؟!

مثلاً ما وقتی که شریک الباری را تصور می کنیم

یعنی این شریک الباری می خواهیم را جدای از

وجود و عدم قضاوت کنیم، هنوز نمی‌دانیم که شریک الباری ممتنع است و هنوز ادله فلسفی بر امتناع شریک الباری اقامه نکرده‌ایم! این نوع قضاوت یک قضاوتی است که اگر هر شخصی این نوع قضاوت را بخواهد انجام بدهد کم اتفاق می‌افتد که در مسیرش به بن‌بست برسد و در مطالعات و در اتجاهش دچار مشکل بشود.

هیچ وقت زود قضاوت نکنید! هیچ وقت نسبت به مسائل با توجه به اوضاع و اینها ما نیاییم یک مطلب را بگوییم! این ماهیت را ماهیت منحاز از وجود و عدم در ذهن بیاوریم و بعد قضایا و مسائلی را که در ارتباط با این ماهیت در حول و حوش است ما آن قضایا را بسنجیم و ببینیم که مطلب چگونه خواهد بود.

مطلب مهمی برای تصحیح افکار و طریق انسان

در باب ماهیت

این بسیار مسئله مهمی برای تصحیح افکار و

تصحیح منهج و تصحیح طریق انسان است! ماهیت

را نگاه کنیم شریک الباری را تأصل بدهیم و لباس

حقیقت به این شریک الباری بیوشانیم بعد فکر کنیم
راجع به خصوصیاتش که شریک الباری چیست و
در ارتباط با باری چه نوع تعلق و ارتباطی ممکن
است داشته باشد آنگاه به واسطه تصور مقدماتی که
در حول و حوش و در تعریف و در تبیین این موضوع
ما در نظر می آوریم متوجه می شویم که وجود نسبت
به این شریک الباری چه نوع کیفیتی ممکن است به
خود بگیرد! آیا ممکن است یا ضرورت دارد یا اینکه
ممتنع است؟!

تصور ماهیت به صورت حقیقه اصلیه

این نحوه را تصور ماهیت به صورت حقیقه
اصلیه می گویند؛ یعنی ما ماهیت را بیاوریم و لباس
حقیقت بیوشانیم؛ فرض کنید که ماهیت می خواهد
در خارج وجود پیدا کند و خود این ماهیت جدای از
وجود و عدم مورد بررسی قرار بگیرد. ما نسبت به
این ماهیت نظر می دهیم.

نفس تصور ممکن در وجود اقتضاء افاضه جعل

از ناحیه غیر

روی این حساب طبق آنچه را که ایشان

می فرمایند: این اولویت اگر اولویت ذاتیه باشد یعنی

این اولویت ذاتی خودش موجب بشود که لباس وجود بپوشد بنابراین آن اشکال فاحشی که لازم می‌آید این است که یک ممکنی در عین اتصافش به امکان موجب وجود خودش شده باشد و این دیگر اشکالش از ابده بدیهیات است که یک ذات خودش بدون اتکاء به علت خارج، موجب وجودش شده باشد چون نفس تصور ممکن در وجود اقتضاء افاضه جعل را از ناحیه غیر می‌کند؛ همین که شما ممکن الوجود می‌گویید یعنی غیر بیاید این وجود را نسبت به او افاضه کند. حالا اگر همین ممکن در ظرف امکان موجب وجود خودش شده باشد بنابراین این لازمه‌اش اتحاد علت و معلول خواهد بود که بطلان آن از ابده بدیهیات است.

اگر این ممکن با توجه به این ظرف امکان در عین حال این اولویت را نسبت به خودش داشته باشد، در وهله اول اولویت نسبت به وجود بود که به حد ضرورت می‌رسد [که] این اتحاد علت و معلول خواهد بود. در مسئله دوم این است که این اولویت به حد ضرورت نمی‌رسد بلکه در همان حد غیر

ضرورت باقی می ماند. مرحوم آخوند می فرمایند که بنا بر تعبیر مرحوم میرداماد این أفحش از اول خواهد بود چون در اینجا این خودش بنفسه مقتضی عدم است یعنی در این وضعیتی که این وجود بر این ممکن حمل نمی شود - اگر حمل بشود اتحاد علت و معلول خواهد بود یعنی یک شیئی فی حدّ نفسه موجب وجود خودش است، در فرض دیگر ما غیر از وجود و عدم که چیز دیگری نداریم - بنابراین باید عدم بر او حمل بشود پس لازمه اش این است که در عین اینکه یک ممکن اقتضاء وجود را می کند در عین حال عدم بر خودش ثابت بشود یعنی این ماهیت نفساً مقتضی عدم باشد که این اشکال أفحش از اشکال اول خواهد بود. چون در صورت اول این اولویت نسبت به وجود هست و باز در آنجا می توانیم بگوییم که وجود در اینجا حمل بر این ماهیت شده است منتها به واسطه خودش نه به واسطه غیر، خُب اینکه بطلان است.

در معنای دوم این است که مخالف با آن اقتضاء ذاتی خودش امر دیگری را اقتضاء بکند! اینکه دیگر خیلی عالی می شود! یعنی اقتضاء ذاتی او این است

که لباس وجود بپوشد درحالی که خودش بنفسه مقتضی عدم است چون هنوز لباس وجود نپوشیده است بنابراین بنفسه صحت عدم را بر خودش در اینجا حمل خواهد کرد که اشکالش نیاز به توضیح و اینها ندارد.

و الحاصلُ أنَّ الحکمَ علی ماهیةٍ ما بالإمكانِ إنّما هو بحسبِ فرضِ العقلِ إیّاها مجردةٌ عن الوجودِ أو معَ قطعِ النظرِ عن انصبّاغها بنورِ الوجودِ.

حکم بر یک ماهیت به امکان این به حسب فرض عقل است که او را جدای از وجود در نظر می گیرد در صورتی که هنوز لباس وجود را فرض کنید که نپوشیده است یا در عین اینکه لباس وجود را دارد ولی عقل می آید او را از وجود منصرف می کند و جدای از وجود تصور می کند، زید در اینجا وجود دارد عقل می آید برای این زید یک وجود و ماهیتی را ترسیم می کند و آن ماهیت را ممکن الوجود می داند و صحیح هم هست یعنی آن ماهیت صرف نظر از وجود ممکن الوجود است.

و إمّا باعتبارِ الخارجِ عن فرضِ العقلِ إیّاها كذلك

فهی ضروریةٌ بضرورة وجودها الناشئة عن الجاعلِ التامِ بالعرضِ .

یعنی اگر در عالم خارج ما بخواهیم تصور او را بکنیم این ضروری است به ضرورت وجود این ماهیت حکم می‌شود که ناشی از جاعل تام بالعرض می‌شود یعنی بالعرض افاضه وجود بر این ماهیت شده است؛ بالذات افاضه وجود به نفس وجود است و بالعرض افاضه وجود به ماهیت است پس ماهیت موجوده بوجود و وجود الماهیه موجود بنفسه منتها منظور از بنفسه نه بالاستقلال بلکه به واسطه جاعل است پس ماهیتی که موجود می‌شود این وجود ماهیت وجود حقیقی و استقلالی نیست بلکه این وجود ماهیت به واسطه آن نفس وجود خارج است. اگر آن وجود خارج در موجودیت خارج نباشد، ماهیتی هم وجود پیدا نخواهد کرد. این فرق بین بالعرض و بالذات است که بالذات خود وجود، مجهول است و بالعرض ماهیت آن به واسطه وجود مجهول می‌شود.

و لیست لها بحسب ذاتها صفة من الصفات لا ضرورة ولا إمكان ولا غیرهما أصلاً.

برای ماهیت به حسب ذات آن متصف به هیچ
وصفی نخواهد بود لا ضرورة و لا امکان و لا غیرهما
که همان امتناع باشد.

... معدوم معدوم است دیگر لا فرق بین الأعدام!
چه شما بگویید: شریک الباری و چه بگویید: زید
هر دو معدوم هستند؛ زیدی که هنوز موجود نشده
است پس چه فرقی بین این ماهیت و آن ماهیت
هست؟! چرا به او می گوید: ضرورة العدم یا حکم
امتناع به آن می کنید و چرا به این می گوید: ممکن،
در عین اینکه این در اینجا معدوم است؟! این همان
مطلبی است که عرض کردم به خاطر تحلیل [عقل]
آن ماهیت را لباس حقیقت می پوشانیم آنگاه در ذهن
خودمان به آن قضاوت می کنیم و او را نسبت به
وجود و عدم می سنجیم؛ اگر وجود لایق به او بود
ممکن می گوئیم یعنی معدومی که ممکن است. اگر
عدم لایق به او بود می گوئیم: معدوم الممتنع. این
در صورتی است که ماهیت را در ذهن خودمان
مستقل تصور کنیم و جدای از وجود و عدم او را در
ارتباط با عدم و در ارتباط با وجود بسنجیم. در اینجا

فرق این هست.

و الفرقُ بينَ المعدومِ الممكنِ و المعدومِ الممتنعِ
هو أنَّ العقلَ بحسبِ الفحصِ يحكمُ بأنَّ المعدومَ
الممكنَ لو انقلبَ مِنْ الماهيةِ التقديريةِ إلى ماهيةٍ
حقيقيةٍ مستقلةٍ.

فرق این است که عقل به حسب تفحص حکم
می کند که معدوم ممکن مثل زید، اگر از آن ماهیت
تقدیریه که حکم عدم به او کردیم و الآن وجود ندارد
این به یک ماهیت حقیقیه مستقله منقلب بشود یعنی
این ماهیت حقیقیه را الآن فرض می کنیم که
می خواهد در خارج وجود پیدا کند، آن عدم را از آن
می گیریم و به خودش یک لباس تقرر می پوشانیم و
او را در ذهن به یک قامت رعنائی درمی آوریم حالا
این قامت رعنا در ارتباط با وجود و عدم چه نوع
تعلقی دارد؟! نسبت به ممتنع هم همین کار را انجام
می دهیم.

كَانَ الْإِمْكَانُ مِنْ أَعْتَابَاتِ تِلْكَ الْمَاهِيَةِ بِخِلَافِ
الْمَاهِيَةِ التَّقْدِيرِيَةِ الْمَمْتَنَعَةِ فَإِنَّهَا وَ إِن صَارَتْ مَاهِيَةً
حَقِيقِيَّةً مُسْتَقْلَةً بِحَسَبِ الْفَرْضِ الْمُسْتَحِيلِ.

آن وقت امکان از اعتبارات این ماهیت خواهد

بود، به خلاف ماهیت تقدیریۀ ممتنع، اگرچه به واسطهٔ انقلاب عقلی این ماهیت یک ماهیت حقیقیۀ مستقله می‌شود به حسب فرضی که مستحیل است یعنی برگردد و لباس وجود بیوشد یعنی فرض می‌کنیم که عقل می‌خواهد این ماهیت ممتنع را لباس وجود بیوشاند! فرض محال که اشکال ندارد خوب حالا آیا این در عالم خارج ممتنع خواهد شد یا اینکه در عالم خارج ممکن الوجود خواهد بود یا بالضروره؟!!

لَمْ يَنْفَكْ طَبَاعُهَا عَنِ الْامْتِنَاعِ وَلَمْ يَصْلَحْ إِلَّا إِيَّاهُ لَا أَنَّ الْمَعْدُومَ بِمَا هُوَ مَعْدُومٌ مُوصُوفٌ بِالْإِمْكَانِ وَالْامْتِنَاعِ كَيْفَ.

این طبعش از امتناع نمی‌تواند جدا باشد و صلاحیت ندارد. بر معدوم در ظرف عدم نه امکان صدق می‌کند و نه امتناع بر آن صدق می‌کند چون در ظرف عدم اصلاً کیف در آنجا معنا ندارد یعنی چیزی نیست تا اینکه مُکَيَّف به امکان بشود و متصف به امکان بشود یا متصف به امتناع بشود. عدم، عدم است. چه اینکه ممکن معدوم باشد چه اینکه ...

کیف و المعدومُ لیسَ بِشیءٍ فحینئذٍ مِنْ أینَ ماهیةٌ
قبلَ جعلِ الوجودِ حتی یوضعَ أولویةُ الوجودِ أو شیءٍ
ما من الأشياءِ بالقیاسِ إليها.

معدوم اصلاً چیزی نیست که ما بخواهیم حکمی
بر آن بکنیم. ماهیت قبل از جعل وجود کجاست
تا اینکه اولویت وجود یا شیئی از اشیاء را که آنها از
آثار وجود هستند ما آن را برای او وضع کنیم.

فأما تجویزُ نفسٍ کونَ الشیءِ مکوّنٌ نفسیه و مقرر
ذاته مع بطلانهِ الذاتی فلا یُتصورُ مِنَ البشرِ تجشّمُ
ذلک ما لم یکن مریضَ النفسِ.

در مرتبه اولویت که نتوانستیم کاری انجام بدهیم
حالا اگر بگوییم که نه، خود ماهیت مکنون خودش
باشد خب این همان اتحاد علت و معلول خواهد شد
و اما تجویز نفس اینکه شیء مکنون خودش باشد و
مقرر ذاتش باشد این فقط در واجب الوجود است،
نه در ممکنات و سایر ماهیات، با اینکه ذاتاً اصلاً این
مسئله باطل است و نیاز به دلیل و جای بحث و
گفتگو در اینجا ندارد که بخواهیم بر آن استدلال
کنیم.

فَقَدْ ثَبَتَ أَنَّ الْحَكَمَ بِنَفْيِ الْأُولَوِيَةِ الذَّاتِيَةِ بَعْدَ

التثبت على ما قررناه من حال الماهية بشرط سلامة
الفطرة مستغن عن البيان.

این طور روشن می شود که حکم به نفی اولویت
ذاتیه بعد از اینکه ما آنچه را که قبلاً برای شما از حال
ماهیت بیان کردیم به شرط اینکه فطرت شما و
فطرت ما فطرت سالمی باشد - البته شرط شرط
مهمی است و تمام اشکالات به این برمی گردد! -
[مستغنی از بیان خواهد بود].

و للإشارة إلى مثل هذا قال المعلمُ الثاني أبو نصر
الفارابی في مختصر له يسمى بفصوص الحكم لو
حَصَلَ سلسلة الوجود بلا وجوبٍ لزم إما إيجادُ
الشيء نفسه و ذلكَ فاحشٌ و إما صحةُ عدمه بنفسه
و هو أفحشٌ.

اشاره به این مطلب که اصلاً این مطلب واضح
البطلان است، ایشان این طور می فرمودند: اگر
سلسلة وجود بدون وجوب از ناحیه غیر تحصیل پیدا
کند یکی از این دو پیدا می شود یعنی سلسلة وجود
و این التزام عالم کون در خارج بدون وجوب غیری
و بدون جعل بخواهد تحقق پیدا کند لازم می آید

یکی از این دو چیز: یا اتحاد علت و معلول که یک شیء خودش را ایجاد کند که این علت و معلول واحد خواهد بود و این مسئله فاحشی است، و یا اینکه این عدم صحیح باشد بنفسه برای خودش که افحش است یعنی در عین اینکه یک شیئی مقتضی اولویت به وجود است در عین این، عدم را برای خودش ثابت می‌کند یعنی بر خلاف اقتضاء ذاتی بخواهد ثبوت پیدا کند که این دیگر بدتر از اولی خواهد بود.

و توضیحهُ أَنَّ الْأُولَوِيَّةَ النَّاشِئَةَ عَنِ الذَّاتِ إِمَّا أَنَّهَا عِلَّةٌ مُوجِبَةٌ لِلْوُقُوعِ فَيَكُونُ الشَّيْءُ عِلَّةً نَفْسِيَّةً وَ إِمَّا أَنَّهُ يَقَعُ الشَّيْءُ لَا بِمَقْتَضٍ وَ مُوجِبٍ وَ لَا بِاِقْتِضَاءٍ وَ إِيجَابٍ مِنَ الذَّاتِ وَ هُوَ صَحِيحُ الْعَدَمِ.

توضیحی را که مرحوم صاحب فصوص می‌فرمایند این است: اولیتی که ناشی از ذات می‌شود یا علت موجب برای وقوع است، این علت نفس است و باطل است. یا اینکه شیء که همان ماهیت است واقع است، نه اقتضاء و موجبی در او هست که او را به مرتبه وجود برساند، یک و نه خودش اقتضاء ایجاب از ناحیه ذات می‌کند. نه جعل

جاعل است که او را به وجود برساند و نه ذات او اقتضاء وجود می‌کند همان‌طوری که این مسئله در مبدأ اعلیٰ هست که خود ذات اقتضاء وجود می‌کند، خود انیت ذات اقتضاء وجود می‌کند اما بحث ما در مورد ممکنات است و خب در این صورت صحیح عدم است و عدم بر آن صدق می‌کند چون وقتی وجود نشد عدم صدق می‌کند.

لعدم خروجیه عن حیْزِ الإمكانِ الذاتی بکونه ذا رجحانٍ أحدِ الطرفين و لیس یصلحُ لعلیةِ عدمٍ إلاّ عدمُ علّةِ الوجودِ و لیس هناكَ علّةٌ للوجودِ فإذن یكونُ الشَّيءُ بنفسه صحیحَ عدمٍ ثمّ علی تقدیر وجودِ الممكنِ بالرجحانِ.

چون این از حیز امکان ذاتی خارج نمی‌شود به اینکه دارای ترجیح به یکی از دو طرف است! هزاری هم ترجیح به یکی از دو طرف داشته باشد باز از ناحیه امکان ذاتی و عدم خارج نمی‌شود و لباس وجود نمی‌پوشد و صلاحیت برای علیت عدم ندارد مگر علت عدم وجود! علت وجود هم که در اینجا نداریم.

پس عدم بر یک شیء بنفسه صادق است
درحالی که اولویت وجود را داشت.

تلمیذ: منظور از علت اولویت در اینجا چیست؟
مگر می شود وجود فی نفسه اولویت داشته باشد؟
مگر این که اولویت در اینجا معنا کنیم که ...

استاد: منظور این است که فرض ما بر این است
خود ماهیت همان طوری که متصف به اوصاف ذاتی
و ماهوی است همین طور ماهیت متصف به اوصاف
وجود است. فرض را بر این قضیه قرار می دهیم.
من باب مثال من این طور می گویم: در مثلی که شما
در ذهن می آورید، یک مثلث ذاتاً ثلاثة زوایا را
اقتضاء می کند حالا اگر بگویید که این مثلث
درعین حال که ثلاثة زوایا را اقتضاء می کند، این
ماهیت بشود: اربعة زوایا! این برخلاف اتصاف ذاتی
و لوازم ذاتی خودش متصف به یک وصفی شد و
واضح البطلان است. نظیر همین اوصاف ذاتی که ما
برای ماهیت می آوریم وصف اولویت به وجود هم
در او خوابیده است یعنی در او منظوی هست.
بنابراین ماهیت دارای دو وصف است؛ یکی وصف
ذاتی، یعنی همه اینها اوصاف ذاتی ماهیت می شود و

بحث این است که وجود کاری در این قضیه ندارد و فقط ماهیت است که دارای اوصاف متعدده‌ای است. بعضی از این اوصاف به خود آن ذاتیاتش برمی‌گردد که فرض کنید الإنسان ناطق، الإنسان حیوان متعجب متفکر و امثال ذلک که اینها اوصاف ذاتی ماهیت بدون لباس وجود است.

دعوی مرحوم نائینی در اصول هست که گاهی اوقات حکمی که مولا بر موضوع و بر یک ماهیت می‌کند به لحاظ وجود است یا اینکه حکم بر ماهیت می‌کند به لحاظ نفس خود آن طبیعت؟! در اینجا بعضی از اوصاف ماهیت، وصف ماهیت به لحاظ وجود است من باب مثال می‌گوییم: الإنسان ماشٍ این مشی برای انسان به خاطر ماهیت انسان نیست، ممکن است یکی انسانی باشد و مقطوع الرجلین باشد پس این وصف برای انسان به لحاظ وجود است یعنی انسان موجود، مشی است. انسانی که موجود است آکل و نائم است. این اوصاف اوصاف ماهیت به لحاظ وجود است اما یک اوصاف داریم اوصاف ماهیت به حال نفس طبیعت است مثل الإنسان

متعجب انسان اگر می‌خواهد که انسان باشد باید
متعجب باشد! ما انسانی نداریم که متعجب نباشد!
حالا بحث این است که اولویت نسبت به وجود از
اوصاف نفس ماهیت است یعنی خود ماهیت
فی حدّ نفسه در اینجا اولویت نسبت به وجود دارد.
آن وقت با فرض اولویت نسبت به وجود، این صحت
عدم بر این ماهیت صدق بکند یعنی در اینجا ماهیت
فی حدّ نفسه معدوم باشد بنابراین در عین اینکه این
متصف به وجود است و اولویت به وجود را دارد،
خلاف آن اتصاف بر او صدق می‌کند. این خیلی
افحش از اول خواهد بود!

تلمیذ: منظورم این است که در شق دوم که آمدند
ترسیم کردند بر وجود نسبت به ماهیت آیا وجود به
ماهیت اولویت دارد یا نه ...

استاد: آن بحث جلسه قبل بود و گذشت. حالا
شما بگویید: خواجه علی یا علی خواجه! شما در
وهله اول بگویید که ماهیت اولویت نسبت به وجود
دارد خب این اشکال پیش می‌آید که الماهیه من
حیث هی لیست إلا هی یا اینکه نه بگویید که وجود
نسبت به این ممکن اولویت دارد؛ یعنی وقتی که ما

دو ماهیت را در نظر می‌گیریم؛ یکی ماهیت زید و یکی هم ماهیت شریک الباری، وجود را وقتی که مقایسه نسبت به این دو ماهیت می‌کنیم می‌گوییم که وجود نسبت به آن اولویت دارد و نسبت به این اولویت ندارد.

تلمیذ: معنای اولویت چه چیز است؟!

استاد: یعنی اقتضاء.

تلمیذ: اولویت یعنی به مرحله علت تامه

نرسیده؟!

استاد: بله، منظور این است. اگر این‌طور باشد

این معنا ندارد بالأخره یا به علت تامه می‌رسد که

همان وجود منحاز است یا نمی‌رسد که عدم است.

باز در اینجا مسئله واضح البطلان است.

تلمیذ: والا ما در خود ماهیت هم نمی‌توانیم

اولویت تصور ماهیت ما اصلاً کاری نداریم به آن

بحث‌ها ...

استاد: شما مؤید هستید یا نه؟!

تلمیذ: من می‌خواهم یک ترسیم یک چیز معنای

اولویت برای ما روشن بشود که اگر ما ماهیت را

گفتیم که ...

استاد: بله البته این را در بحث‌های بین اشاعره و معتزله و اینها می‌آورند که ما هنوز نگفته‌ایم. إن شاء الله در آنجا می‌آید. بله خود ماهیت الماهیه من حیث هی لیست إلا هی هیچ اقتضائی ندارد.

تلمیذ: پس چرا ما بحث اولویت را پیش می‌کشیم؟! اولویت جا ندارد!

استاد: چون مطرح کردند، باید یک جوابی داد. تلمیذ: ثمره عملی‌اش در همان بحث شریک الباری بروز پیدا می‌کند و این مبحث که مطرح کردند آیا ثمره عملی‌اش همان می‌شود؟!

استاد: نه، در آن بحث شریک الباری شاید خیلی چیز نباشد. یک بحثی هست راجع به خصوصیات که نسبت به عقاب و ثواب و جنت و نار اشاعره و معتزله مطرح می‌کنند در آنجا می‌آید که در قسمت عدل و اتصاف پروردگار به ظلم و عدل و... کدام یک از طرفین قضیه نسبت به طبیعت انسان اولویت دارد که اگر خلافتش انجام بشود ظلم است. در آنجا خواسته‌اند که مورد استفاده قرار بدهند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد